کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
۸۶۴۲
۹۷۸۵
۵۶۸۷۹
۲۴۲۹
بازدید شک
۱۳۸۲
ملی - فهرست شده
۸۶۴۲
۱۲۹۹۸
کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
فیلم و لیتوگرافی تامیس ۲-۱۳

[illegible]

درهم شرعی
چهارده و شش جزو از طسوج است

مثقال شرعی
یک درهم و سه ربع درهم است

مثقال صیرفی
[illegible]
صیرفی است و بیست مثقال
[illegible] مثقال صیرفی است

رطل عراقی
یکصد و سی درهم [illegible]
مثقال [illegible] مثقال صیرفی
و سه ربع مثقال است

صد رطل عراقی
سیزده هزار درهم و صد و پنجاه درهم است

ده رطل عراقی
یکصد و پنجاه درهم [illegible] مثقال [illegible] است

هزار و دویست رطل
[illegible] درهم است [illegible]
[illegible] درهم [illegible]

طریق ضرب و مساحت که بنا بر قول مشهور کر سه وجب و نیم در هر یک از ابعاد
ثلثه است بدین موجب است

ضرب سه طول در سه عرض حاصل نه	ضرب نیم طول در سه عرض حاصل یک و نیم	و بالعکس حاصل یک و نیم
ضرب نیم طول در نیم عرض حاصل ربع		

حاصل مجموع دوازده و ربع

ضرب دوازده و ربع در سه عمق حاصل سی و شش	ضرب ربع در سه عمق حاصل سه ربع	ضرب دوازده در نیم حاصل شش

ضرب ربع در نیم عمق حاصل ثمن

حاصل مجموع چهل و دو وجب و ثمن وجب و سه ربع ششم ثمن است پس مجموع
چهل و دو وجب و هفت ثمن وجب حاصل ضرب خواهد کرد

یا ثقل او منیر باشد و هر چه نزدیکتر بود در قوت و نظر نیکو او باشد
و قوی تر [illegible] طالع است پس پس پس پس پس پس و سیم [illegible]
در قوی مدخل نیست اگر چه ناظر نیست برای آنکه زایل است و زیر زمین است
و چهار دیگر ساقط اند و از کواکب ثابته هر کوکب که با درجه طالع برآید یا با درجه
[illegible] میان آسمان رسیده او منیر باشد و چنانکه گفته روشن است که دو سه کوکب منیر باشند
یکی با صاحب و دیگری [illegible] برای آنکه هر دو قوی حال و ناظر باشند چه یکی قوی حال تر
بود همچنان روشن است که هیچ منیر نباشد بدان سبب که هر ضعیف [illegible] و ساقط باشند
و اگر کوکبی در [illegible] با نهم یا چهارم باشد منیر باشد تا قوی حال نباشد به سبب [illegible]
یا ناظر بیشتر از کواکب بود و اگر کوکبی [illegible] با صاحب باشد منیر [illegible]
یا ناظر [illegible] یا ناظر بیشتر از کواکب بود و کوکب راجع و محترق هرگز منیر
نگردد اگر چه در طالع یا عاشر باشد یا ناظر سعد برای آنکه خاصیت اهتزاز و قوت
کوکب است در مکان و حظوظ و نظر بیشتر از کواکب و چنانکه خاصیت استیلاء حظ
کوکب است در مکان استیلاء [illegible] والله اعلم

[illegible]

در آن خانه نبود یا ناظر باشد آن جزو را مستولی
نبود و اگر کوکبی غریب افتاده بود او مستولی باشد
و او را دلیل آن برج خوانند و اگر چه در آن خانه
ضعیف و نامقبول باشد و اگر کوکب غریب
هم نباشد از دو [illegible] آن برج
همچون برج [illegible] گفته [illegible]
اما صاحب [illegible] مستولی بود بر همه [illegible]
[illegible]
بود اما [illegible] کوکبی غریب [illegible]
مستولی بود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الاستیلاء
الابتزاز [illegible] الابتزاز [illegible]
[illegible] الکوکب [illegible]
[illegible] البیوت [illegible]
[illegible] الطالع [illegible] الکواکب [illegible]
[illegible]
[illegible] الطالع [illegible]
[illegible]
[illegible] البیوت [illegible]
[illegible] السابع [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

و شرط سیوم [illegible] بود که هر سال [illegible] ربع [illegible] طالع [illegible] حاصل آید
در برج [illegible] کنند تا موضع [illegible] بر زوال [illegible] برج [illegible] بود و در دلیل که در [illegible] ربع
بود و دایره نصف النهار [illegible] دایره نصف النهار که افق [illegible] آن افق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وبإسناده قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله [illegible]

وبإسناده قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله [illegible]

وبإسناده قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۳۹

نواله‌ای که در دارالامان کرمان جناب حکیم ... میرزا شریف میداد

نسخه جوشانده و کیل زالا اصفر ... قسم نقد ابو خورده شد روز اول

عناب تخم خیارین عنب الثعلب زرد گل گاوزبان الو بخارا

گل سرخ ریشه ... گل بنفشه سپستان ... جوشانده

با ترنجبین شیرخشت غذا ... روغن بادام ...

نیمرو ... عرق کاسنی بیدمشک ... قند سفید ...

روز دوم ... روز ...

... لاجورد ...

...

... گل بنفشه ...

...

... روغن بادام بیدمشک ...

... عرق کاسنی ...

نبات ...

... گل سرخ ... گل بنفشه ...

... غذا ... روز نهم

[illegible]

[illegible]

رساله عقود و انکحه مرحوم مولانا محمد باقر مجلسی طاب ثراه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی احل النکاح وندب الیه وحرم الزنا والسفاح وتوعد علیه والصلوة علی سید المرسلین وخاتم النبیین محمد واهل بیته الطاهرین المعصومین اما بعد غرض از تحریر این رساله وجیزه آنست که جمعی از برادران ایمانی و دوستان روحانی فقیر را تکلیف و تحریص نمودند بر تحریر ادا و صیغ عقود نکاح و انواع تعبیرات آن بر وجهی که غایت احتیاط که در جمیع امور مستحسن و مرغوب فیه است در آن بر نهج اکمل مرعی باشد و چون امر فروج مزید احتیاط را سزاوار بود اجابت التماس ایشان لازم دانسته چند کلمه در خور ادراک و فهم خواص در حیز تقریر درآوردم و علی الله التکلان وهو المستعان فی جمیع الامور باید دانست که ظاهر اخبار و اقوال اصحاب آنست که عقد دایم را بلفظ نکاح و تزویج هر دو میتوان ساخت ولیکن مشایخ ما رضوان الله علیهم بهر دو لفظ ایراد میشوند رعایة لغایة الاحتیاط و ایضا باید

دانست

دانست که مشهور و معارجمعی از علما که بسعادت خدمت ایشان رسیده بودیم این لفظ نکاح و تزویج را هر دو بمفعول ثانی متعدی بکلمه من میشمرند و در کتب لغت متعدی بنفس وارد شده و در قرآن مجید نیز نکاح در مواضع متعدده متعدی بنفس وارد شده از انجمله قوله تعالی انی ارید ان انکحک احدی ابنتی و تزویج در بعضی آیات متعدی بنفس وارد شده وهو قوله تعالی زوجناکها و در بعضی متعدی بباء و هو قوله تعالی وزوجناهم بحور عین ولیکن شکسته بعد از تتبع بسیاری از اخبار دیدم که متعدی بمن وارد شده است پس غایت رعایت احتیاط مقتضی آنست که بجمیع این وجوه ایراد نماید و ایضا در اکثر کتب ذکر یافته اسم مرد مقدم است بر اسم زن و مشهور بر عکس است پس اگر رعایت هر دو نمود اولی و احوط خواهد بود و ایضا ظاهر بسیاری از اخبار و قول اکثر اصحاب آنست که در باکره عاقله بالغه رضای دختر کافیست و جمعی قایل بتشریک و استقلال ولی نیز هست احوط آنست که برضای هر دو واقع شود بلکه والد مرحوم رضی الله تعالی عنه از جهت رعایت نهایت احتیاط که طریقه مرضیه ایشان بود بوکالت دختر جدا و بوکالت ولی جدا و بوکالت هر دو در یک صیغه و بصیغه بحث بدون ذکر وکالت بهر چهار طریق میفرمودند و ولی در نکاح پدر است و جد پدری و رضای هر یک از این دو کافیست و اگر این هر دو فوت شده باشند رضای دختر کافیست و اگر باکره نباشد نیز رضای زن کافیست هر چند پدر و جد داشته باشد و ایضا باید دانست که مشهور میان علما آنست که صیغ جمیع عقود را بقصد انشا واقع میباید ساخت مثلا که تلفظ بلفظ انکحت مینماید اگر مراد او

این باشد که قبل از این کلام نکاحی واقع ساخته‌ام و باین کلام از گذشته خبر میدهم این خبر است و باین کلام نکاح واقع نمیشود و اگر مراد او این باشد که بلفظ انکحت نکاح را واقع میسازم این معنی انشا است و باین نکاح واقع میشود و همچنین در جمیع عقود مثلا بعت که میگوید میباید که عقد بیع را همین لفظ بعت واقع میسازم بعد از تمهید این مقدمات بدانکه خلو از این نیست که یا وکیل زن صیغه میگوید با وکیل مرد یا با مرد یا زن با وکیل مرد یا با زن یا وکیل مرد با وکیل زن و در هر صورت یا رضا و ولی را رعایت میباید کرد یا نه چنانچه ولی نداشته باشد یا اگر داشته باشد باکره نباشد و از این مجموع هشت صورت بهم میرسد و این در صورتیست که شوهر و زن هر دو بالغ باشند و اگر هر دو نابالغ باشند یک صورت دیگر هست و اگر مرد بالغ باشد و دختر نابالغ یا بر عکس خالی از این نیست که یا طفل با بالغ صیغه میگوید یا وکیل بالغ و از این پنج صورت با هشت صورت سابق سیزده صورت حاصل میشود اول آنکه وکیل زن با وکیل مرد صیغه گوید و زن باکره نباشد و ولی حاضر داشته باشد و در این صورت وکیل زن احتیاطا هم از جانب زن وکیل میشود و هم از جانب پدر یا جد پدری پس فرض میکنیم که مرد محمد نام دارد و زن زینب اولا وکیل زن میگوید انکحت موکلک محمدا موکلتی زینب علی صداق خمسین تومانا موصوفا وکیل مرد میگوید قبلت النکاح لموکلی محمد علی الصداق المعلوم پس وکیل زن میگوید که زوجت موکلک موکلتی بالمهر المعلوم پس وکیل مرد میگوید که قبلت التزویج لموکلی

پس

پس وکیل زن میگوید که زوجت موکلک بموکلتی علی المهر المعلوم پس وکیل مرد میگوید قبلت لموکلی علی المهر المعلوم پس وکیل زن میگوید که زوجت محمدا زینب علی الصداق المعین الموصوف وکیل مرد میگوید که قبلت وکالة عن موکلی پس وکیل زن میگوید انکحت نفس موکلتی زینب وکالة عنها و عن ابیها و عن جدها من موکلک محمد بالصداق المذکور وکیل مرد میگوید قبلت النکاح لموکلی بالصداق المذکور پس وکیل زن میگوید که زوجت بنت موکلی من موکلک بالمهر المعلوم وکیل مرد میگوید قبلت لموکلی پس وکیل زن میگوید انکحت زینب من موکلک علی الصداق المهر المعلوم وکیل مرد میگوید قبلت لموکلی دوم آنکه زن و مرد خود صیغه گویند و زن ولی داشته باشد و باکره باشد زن میگوید زوجتک علی صداق خمسین تومانا موصوفا مرد میگوید قبلت لنفسی علی الصداق المعلوم پس زن میگوید انکحتک نفسی علی المهر المعلوم مرد میگوید

قبلت لنفسی پس زن میگوید زوجتک نفسی اصالة و وکالة عن ابی و عن جدی بالمهر المعلوم مرد میگوید قبلت التزویج لنفسی پس زن میگوید انکحت نفسی من نفسک بالمهر المعلوم مرد میگوید قبلت النکاح لنفسی پس زن میگوید زوجتک بنفسی و در این صورت احتیاط آنست که زن از جانب پدر یا جد پدری وکیل شود و باین نحو واقع سازد و اگر پدر صیغه را با شوهر گوید از جانب دختر وکیل میشود و میگوید زوجتک بنتی زینب وکالة عنها علی صداق خمسین تومانا موصوفا جواب مرد در همه باب بنحوی است که مذکور شد پس پدر میگوید انکحت بنتی ولایة عنها بالمهر المذکور بعد از جواب باز پدر میگوید زوجت بنتی زینب منک وکالة و ولایة علیها بالمهر المعلوم بعد از جواب باز پدر میگوید زوجتک بنتی زینب علی الصداق المعین المعلوم مرد میگوید قبلت لنفسی علی الصداق المعلوم سیم آنکه وکیل مرد با وکیل زن صیغه گوید و زن یا باکره نباشد یا ولی نداشته باشد بنحوی که در قسم اول گفتیم صیغها را باید گفت و وکالت پدر را از لفظ باید انداخت و اگر چهار صیغه اول آن قسم را باین ضم کنند ظاهر البس است که وکیل زن

بگوید

بگوید انکحت و زوجت نفس موکلتی زینب من موکلک محمد بالمهر المعلوم وکیل مرد میگوید قبلت النکاح و التزویج وکالة عن موکلی بالمهر المعلوم چهارم آنکه زن با مرد صیغه گوید و زن باکره نباشد یا ولی نداشته باشد در این صورت صیغها بنحویست که در قسم دوم مذکور شد الا صیغه سیم که تلفظ بان نباید کرد و قسم پنجم و ششم و هفتم و هشتم که هر یک است از اقسام مذکوره ایجاب را از قسم باید برداشت و قبول را از قسم دیگر و ذکر هر یک بتفصیل موجب تطویل است نهم آنکه هر دو صغیره باشند و بولایت عقد کنند ولی ابن و ولی دختر میگوید زوجت ابنک بنتی ولایة علیها علی الصداق المعلوم ولی پسر میگوید قبلت لابنی ولایة علیه علی الصداق المعلوم و بار دیگر میگوید بجای زوجت انکحت میگوید بار دیگر باز زوجت بجای بنتی بنتی میگوید پس میگوید انکحت و زوجت بنتی زینب من ابنک محمد علی صداق اثنی عشر تومانا فضیا صاحبقرانیا ولی پسر میگوید قبلت النکاح و التزویج لابنی و باقی صورتها از آنچه گفتیم ظاهر میشود و باید که در ترتیب وکالت از طرفین کلمه عارف بعربیت باشد که تمیز عددها و اعراب سایر الفاظ را درست تلفظ تواند نمود دیگر تصحیح لهجه خود تواند کرده بنحوی که ادا حروف از مخارج تواند کرد و رعایت

وقف و وصل از مواضع خود بکنند و چون در این زمان در
میان عجم الفاظ مرکب متعارف شده است مثل محمد حسین و محمد
طاهر لیکن اولی آنست که رعایت قواعد ترکیب در اینها نموده محمد
علیٍ و محمدٍ حسینٍ بگوید بفتح دال و یا و دال و نون
و اگر رعایت ننموده محمد علی بکسر دال و یا و با تنوین
هم بکند احتیاط در نیست و هر یک از مرد و زن که
حاضر باشند در وقت عقد اگر وکیل بعوض اسم هذا بگوید و
اشاره کنند بهتر است و باید وکیل که قبل از تمام صیغه ایجاب
شروع بقبول نکند و بعد از تمام فاصله زیاده در میان واقع
نشود و باید در هنگام وکیل شدن یا مرد عادل یا جمعی از
شهود تعریف باید که آن زن از اینها بکنند و بدانند که او
کی است و حرف میگوید نه دیگری تا در وقت شهادت تواند شهادت
داد و باید که در وقت وکیل شدن و صیغه گفتن تعیین
مهر بکنند که از تازه سکه است یا رایج نه دانگ و غیر زیاده
و باید که قبل از شروع در صیغه خطبه مشتمل بر حمد و
صلوات و تحریص بر نکاح و تعذیب بر نکاح بخوانند
و خطبهای منقول در ضمن بحث هر یک را که بخواند خوب است
و اگر اینها میسر نشود این دو کلمه که بخاطر رسیده الحمد لله
الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا
وکان علی کل شیء قدیرا و صلی الله علی اشرف
المرسلین محمد و اهل بیته الذین اذهب الله
عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا اما بعد فقد
قال الله تبارک و تعالی و قوله الحق و انکحوا
الایامی منکم و الصالحین من عبادکم و امائکم
ان یکونوا فقراء یغنهم الله من
فضله و الله واسع علیم و قال رسول الله
صلی الله علیه و آله تناکحوا تناسلوا تکثروا
فانی

فانی اباهی بکم الامم یوم القیمة و لو بالسقط
و الصلوة علی اشرف المرسلین محمد و عترته
المعصومین بدانکه در صیغه متعه تعیین مدت و مبلغ شرط است
پس وکیل زن میگوید متعت نفس موکلتی زینب من
موکلک محمد من الان الی طلوع الشمس باربع
شاهیات وکیل مرد میگوید قبلت لموکلی و اگر
وکیل زن بعد از تمهید مدت و مبلغ و تعیین مرد و بگوید
متعت نفس موکلتی من موکلک فی المدة
المعلومة بالمبلغ المعلوم و وکیل مرد قبول کند
خوب است و اگر احتیاطا موافق مدلول احادیث کثیره در
حین وکالت بگوید بزن که ترا متعه میدهم بشرط آنکه تو
از و میراث نبری و او از تو میراث نبرد و عده بداری
تمام و توقع فرزند هم رسیدن از او نداشته باشی
در مدت فلان بمبلغ فلان و صیغه بگوید زوجت
نفس موکلتی زینب موکلک محمدا متعة شهرا
کاملا بتومان فضی نکاحا غیر سفاح علی
کتاب الله و سنة نبیه علی ان لا ترثه
و لا یرثها و علی ان علیها العدة وکیل مرد
بگوید قبلت علی الشروط المذکورة بهتر خواهد بود
و اگر طرفین خود صیغه گویند زوجتک نفسی متعة
میگوید و ضمیر غایب را بعنوان تکلم خواهند گفت
و نقوش دیگر ظاهر است و الله الموفق لکل خیر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الكلمات قال [illegible] فتاب عليه [illegible]

فقال آدم [illegible] بحق محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] انه هو التواب الرحيم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ويوم الاربعاء [illegible]

[illegible] ويوم الاربعاء [illegible]

[illegible] قال امير المؤمنين عليه السلام [illegible]

اخبرني علي بن حاتم قال حدثنا [illegible]

الحسن بن علي العلوي قال حدثنا [illegible]

امير المؤمنين عليه السلام [illegible] ان الله تبارك وتعالى [illegible]

[illegible] قال علي عليه السلام [illegible]

عليه وآله وسلم [illegible]

قال حدثنا علي بن الحسين [illegible] عن يعقوب بن شعيب قال قال ابو عبد الله عليه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فرد

[illegible]

فرد

[illegible]

فرد

[illegible]

[illegible]

١٠٩

[illegible]

١٠٨

[illegible]

١٠٧

[illegible]

وبإسناده قال
حدثني علي بن أبي طالب
[illegible] كان رسول الله صلى الله عليه وآله [illegible]
[illegible]

بدانکه کواکب ثابته که در رصد در آمده ... مشهور یکهزار و بیست و دو است که میباشند
و این مرصود در شش قدر میباشند عظمی و عظم و سکانی ... گفته اند که قدر دویم ...
و عظم آنست که در قدر دوم ... و سکانی آنست که جرم آن ... بیست ...
و بدانکه ... کواکب ثابته ... که عطارد ...
... و اقدار ... جرم ...
که در قدر اول ... صد و هشت ... زمین و نصف
... زمین و جرم ... که در قدر ... صد و ... زمین است
و ... زمین و جرم ... که در قدر سیم است ... زمین است
و ... زمین و جرم ... که در قدر چهارم است ... زمین است
و نصف عشر زمین و جرم ... که در قدر ...
... زمین است ... زمین ... در قدر ششم ...
... که در قدر اول ۱۵ ... و در قدر ...
۴۵ ... و در قدر ... ۲۰۷ و در رابع ۴۷۵ و در خامس ۲۱۷ ...
۳ ... و ... یکهزار و بیست و ... است
... که ... بطلمیوس ... است از ...
کواکب ... و سبب این تفاوت آنست که ...
... است ...
... ۱۲ ... سنه ۱۲۰۴ ... الفقیر ...

از ضرب [illegible] که دو [illegible] کند

دلالت [illegible] بالان [illegible] فتح الباب

است و آن [illegible] نظر [illegible] که [illegible] بیوت

[illegible] که در [illegible] تربیع در تربیع

[illegible] و [illegible] این [illegible] گفته

[illegible] تربیع [illegible] هر که [illegible] کریم

[illegible] الا [illegible] فتح الباب [illegible] نظر

[illegible] فاعرف

[illegible] بالان [illegible] الصواب

[illegible]

[illegible] فتح الباب

[illegible] است فتح الباب

که چهار است بود و چهار نسبت شش است با نصفش یعنی چهار سه بعینه نسبت شش بچهار
و در اربعه متناسبه حاصل ضرب احدی الطرفین در آن دیگر مثل ضرب احدی
الوسطین است در آن دیگر و بالعکس به دلیل شکل نوزدهم از هفتم
کتاب اصول پس هرگاه یکی از اربعه متناسبه مجهول باشد ممکن باشد استخراجش
از ثلثه معلوم بطریق مذکور پس اگر یکی از ثلثه مجهول باشد ممکن بود استخراجش
از دو دیگر باین طریق که اگر مجهول واسطه باشد جذر مسطح طرفین بگیریم
واسطه بود و اگر احدی الطرفین مجهول باشد مربع واسطه را بر طرف معلوم
قسمت کنیم خارج قسمت طرف مجهول باشد چه مجذور استخراج واسطه واقع شد
و اگر در اربعه متناسبه متوالیه دو عدد مجهول باشد معلوم توان کرد پس اگر
مجهول طرفین باشد یا یکی از طرفین با یکی از وسطین یکی را بجا عدد ثلثه
مجهول معلوم کنیم انگاه بقاعده اربعه متناسبه راجع شود مثلا
بقاعده ثلثه متناسبه معلوم کنیم مثلا نسبت مجهول بچهار چون نسبت هشت است
بمجهول پس مجذور سی و دو یعنی چهار در هشت شانزده باشد بر هشت قسمت کردیم
دو برون آمد و این مجهول اول است پس ثلثه معلوم شد اکنون
ضرب کنیم چهار را در هشت و حاصل را که سی و دو است بر دو قسمت کنیم
شانزده برون آید و این مجهول آخر است یا انکه هشت را مربع کنیم
شصت و چهار شود و جذرش هشت است و واسطه مجهول بود انگاه
مجهول دیگر را بر قیاس مقدم برون آریم و بر این قیاس است اگر
گوییم نسبت دو بچهار چون نسبت مجهول است بمجهول و اگر وسطین باشد
جذر و در احدی الطرفین را در آن دیگر ضرب کنیم و کعب حاصل را

بگیریم مجهول باشد از جانب آن عدد که جذر و رش ده و نیم است
مثلا نسبت دو مجهول چون نسبت مجهول است بشانزده جذر دو را
که چهار است در شانزده ضرب کردیم شصت و چهار شد کعب دو که
چهار است مجهول است از جانب دو دیگر جذر و رش نزد ده دو بیست
و نه و شش است در دو ضرب کنیم و کعب پانصد و دوازده
بگیریم مجهول باشد از جانب شانزده والله اعلم که این اوراق تمام شد

احمد...... قسمت نسبت ام سی گو قسم والثقاو قسم الثانی باربعة قسم
والستين كل قسم ...... و قسم الطسوج باربعة اقسام والستين كل قسم ...
اربعة شعيرات والدوانق ستة فرشعيرة والقيراط ...... والشعوب شعيرة والشعير
فالشعير ربع طسوج والطسوج ربع الدوانق والدوانق سدس الدينار والدينار

عمرو دو فرسخ ۱۲

هرگاه چهار عدد باشد و نسبت اول بدوم چون نسبت سیم باشد بچهارم پس از
اربعه اعداد متناسبه گویند مثل دو و چهار و سه و شش و نسبت دو بچهار چون نسبت
سه است بشش و اگر دوم غیر سیم باشد چنانکه نسبت دو بچهار چون نسبت چهار است
بهشت پس انرا ثلثه متناسبه گویند و هریک از اول و ثالث را مقدم خوانند
و ثانی و رابع را تالی و هریک از اول و رابع را طرف و هریک را واسطه خوانند و ثانی
و ثالث را واسطه و در اربعه متناسبه هرگاه نسبت ثانی و ثالث نیز چون نسبت
اول و ثانی باشد انرا نسبت متوالیه خوانند چون نسبت دو بچهار و چهار بهشت و هشت بشانزده
و عکس نسبت و خلاف نسبت آن باشد که تالی را مقدم کنند ابدال نسبت آن بود
که نسبت دهند مقدم را بمقدم و تالی را بتالی و تفصیل نسبت و ترکیب نسبت ......
زیادتی مقدم است بر تالی بتالی قلب نسبت آن بود که نسبت دهند مقدم را
بازیادتی او بر تالی مثل نسبت سه با دو چون نسبت شش است بچهار سه و شش
مقدم باشد و دو و چهار تالی پس عکس نسبت گوییم نسبت دو با سه چون نسبت چهار است
بشش و با ابدال نسبت گوییم نسبت سه بشش چون دو باشد بچهار و بترکیب
نسبت سه و دو که پنج بود با دو چون نسبت شش و چهار است یعنی ده بچهار
و بتفصیل نسبت گوییم نسبت فضل سه بر دو که یکی است با دو چون نسبت
شش است بر چهار یعنی بچهار و بقلب نسبت گوییم نسبت سه با فضلش بر دو